

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

حلول ماه شریف رجب که امروز بنابر تقویمی که حالا ما دیدیم و بعض تقاویم روز اول
ماه هست، تبریک عرض می‌کنیم که این ماه از دو حیث عظمت دارد؛ یک حیث خود این
ماه رجب مورد الطاف الهی است و یک فرصت بسیار بسیار مغتنمی است که خدای
متعال در اختیار انسان‌ها قرار داده و انسان نمی‌داند که در تمام عمرش چند بار این
فرصت نصیبش می‌شود. حالا فرصت‌هایی که گذشته و در آینده چند بار دیگر نصیب او
خواهد شد. از این جهت که خود این ماه شریف ماهی است که مورد عنایت الهی است،
ماه غفران، ماه مغفرت، باید از آن استفاده کرد و ان شاءالله برای آبادی قیامت و برزخ
بلکه دنیا از آن استفاده کرد.

جهت دوم، این است که این ماه مشحون به اعیاد مهمه‌ای است و اولیاء الهی، امام باقر
سلام الله علیه حسب بعضی... و هم چنین مولی امیرالمؤمنین و امام دهم سلام الله
علیه، امام نهم سلام الله علیه و بالاخره ماهی است پر از انتساب به اولیاء الهی از جهات
مختلف. از این جهت هم باز عظمت پیدا کرده و یک فرصت بسیار مغتنمی شده برای این
که انسان استفاده کند و زنگارهای قلب را شستشو بدهد و خودش را به خدای متعال
بیشتر و بهتر مقرب سازد.

نکته‌ای که در این ماه وجود دارد این ادعیه بسیار ... وارد شده در این ماه، خیلی مضامین
عالیه دارد و غفلت‌زدایی می‌کند و به انسان توجه می‌دهد که انسان چه توفیقاتی می‌تواند
داشته باشد «و نیلک متاعاً للسائلین» نیل خدای متعال، وصول به خدای متعال توی این
دعاها می‌گوید برای کسانی که سائل هستند، درخواست کننده این مطلب هستند، خواستار
این مطلب هستند برای نیل به خدای متعال که چه هدفی بالاتر از این می‌شود که انسان
نائل بالله تبارک و تعالی باشد. این متاعاً للسائلین هست. این ادعیه این ماه باید همانند این
که ما مکاسب مطالعه می‌کنیم، کفایه مطالعه می‌کنیم، جواهر مطالعه می‌کنیم، دقت
می‌کنیم باید این ادعیه فراز به فرازش واقعاً همین جور مورد دقت و مطالعه‌مان قرار
بگیرد که کنوزی از معارفه الهیه مستودع در این ادعیه مبارکاتی هست که در این ماه وارد
شده.

حالا امروز به مناسبت این که علی قول ولادت با سعادت مولایمان امام باقر سلام الله
علیه هست این صلوات خاصه را تقدیم محضر مبارکش می‌کنیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بَاقِرِ الْعِلْمِ وَإِمَامِ الْهُدَى وَ قَائِدِ أَهْلِ التَّقْوَى وَ الْمُتَجَبِّ مِنْ

عِبَادِكَ اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهُ عِلْمًا لِعِبَادِكَ وَ مَتَارًا لِّلَاذِكِ وَ مُسْتَوْدَعًا لِّحِكْمَتِكَ وَ مُتَرَجِّمًا لِّوَحْيِكَ
وَ أَمَرْتَ بِطَاعَتِهِ وَ حَذَرْتَ عَنْ مَعْصِيَتِهِ فَصَلِّ عَلَيْهِ يَا رَبِّ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ دُرَرِيهِ
أَنْبِيَائِكَ وَ أَصْفِيَائِكَ وَ رُسُلِكَ وَ أُمَتَائِكَ يَا رَبِّ الْعَالَمِينَ.

بحث، در جواب به استدلال به روایت شریفه «حَسْبُ الْمُؤْمِن»... حالا آقایان بیشتر می‌پسندند «حَسْبُ الْمُؤْمِن» خوانده بشود. بیشتر که می‌گویم یعنی آن‌هایی که با من آمدند صحبت کردند.

«حَسْبُ الْمُؤْمِنِ (عزاً، غیراً، خیراً، عذراً، علی اختلاف النسخ) إِذَا رَأَى مُكْرَرًا أَنْ لَا يُعْلَمَ مِنْ قَلْبِهِ أَنَّهُ لَهُ كَارِهِ».

جواب‌هایی داده شد تا به این جواب رسیدیم که بالاخره این اختلاف نُسخ ولو تمام‌شان فرض کنیم در آن مدعا اشتراک دارند در اثبات آن مدعا. خیراً بگوئید، عذراً بگوئید، عزراً بگوئید، غیراً بگوئید. هر کدام این‌ها را بگوئیم حالا آن عیباً جدا. این‌ها را هر کدام بگوئیم بالاخره دلالت بر آن مدعا به تقریبی که گفته شد می‌کند. ولی گفتیم این لایفید علی رغم آن چه که مشهور هست ولی این لایفید، به خاطر این که گفتیم بعد از آن که علم به این نُسخ نداریم وجداناً. اطمینان به این نُسخ هم وجداناً نداریم پس راهی برای این که قائل به ثبوت این نسخه‌ها بشویم نیست الا تطبیق ادله حجیت که تعبد کند ما را به صدور و گفتیم تطبیق ادله حجیت در این جا لایمکن چون به کل آن که قابل تطبیق نیست، چون علم داریم همه این‌ها صادر نشده، یک کلام واحدی است که یکی از این‌ها گفته شده در آن. و بعضی دون الآخر هم ترجیح بلامرجح است پس بنابراین تطبیق یا به کل است یا به بعض است دیگه. وقتی به هیچ کدام نشد پس ادله حجیت هم تطبیق نمی‌کند پس لاعلم وجدانی و لا علم تعبدی بصدور این نُسخ. وقتی نشد پس بنابراین استدلال عقیم می‌شود.

خب از این مطلب دو تا پاسخ تا حالا داده شده که جواب دادیم؛

پاسخ اول این بود که ما می‌رویم سراغ وسائل، هر چی توی وسائل هست می‌گوئیم این ثابت است چون ایشان طریق معنعن دارد. این را جواب دادیم به دو جواب.

راه دوم این بود که بگوئیم دلالت التزامیه‌ای در این جا محقق می‌شود که به حسب آن دلالت التزامیه غیر از این چند نسخه نفی می‌شود. از آن طرف اطمینان داریم که یکی از این‌ها وجود دارد. نفی آن‌ها و اطمینان به این که یکی از این‌ها وجود دارد یعنی کلمه‌ای در این جا هست، به این شکل، نه که یکی از این‌ها وجود دارد. این که این جا بالاخره یک چیزی بوده. نفی آن‌ها و علم به این و اطمینان به این که بالاخره این جا یک چیزی بوده است این نتیجه می‌دهد که بگوئیم پس یکی از این‌هایی که در نُسخ هست وجود داشته و هر کدام هم باشد فرض این است که دلالت تمام است.

این را هم مناقشه کردیم به این که این دائر مدار این است که بگوئیم دلالت التزام تابع دلالت مطابقی نیست. و الا اگر تابع بدانیم باز این مطلب ناتمام است.

بیان سوم:

سؤال: ...؟

جواب: الان ان شاء الله دو مرتبه تکرار می‌کنیم برای این بیان سوم.... کدام را چه جور؟

سؤال: فرمودید ما یقین داریم یک کلمه این جا...

جواب: آهان، حالا امروز ان شاء الله بهتر بیان می‌شود.

بیان سوم:

بیان سوم این است که این هم از دو مقدمه یا سه مقدمه تشکل می‌شود.

مقدمه اولی این هست که ما اطمینان داریم که این جا یک کلمه‌ای بوده. یک کلمه حتماً بوده. این جور نبوده که این جا هیچ کلمه‌ای نباشد و این ثقات همین جوری از جیب یک چیزی را آوردند گفتند، تخیل کردند، توهم کردند یا تعمّد کردند که یک چیزی اضافه کنند. تعمّدش که خلاف وثاقت‌شان هست و فرض این است که این‌ها ثقه هستند و اگر ثقه نبودند که خبر حجت نبود. هم روات، هم نساخ همه باید ثقه باشند. پس بنابراین وثاقت‌شان اقتضاء می‌کند که تعمّد بر اضافه نکردند.

این که بگوییم هیچ کلمه‌ای نبوده، تمام این نساخ و این روات همه اشتبهوا اتفاقاً در این جا و زادوا یک کلمه‌ای را با این که در اصل نبوده. یعنی در کافی نبوده، در تهذیب نبوده نساخ یک مرتبه این جا این جور واقعه‌ای پیش آمده تصادفاً، یک سهوی برای همه این‌ها پیش آمده، برای غیر واحدی سهو پیش آمده عزراً گفتند. برای غیر واحدی سهو پیش آمده غیراً گفتند. برای یک عده‌ای سهو پیش آمده عزراً گفتند. برای یک عده‌ای سهو پیش آمده خیراً گفتند با این که هیچی نبوده. این هم یک امر خیلی مستبعدی است. این همان است که در قاعده دوران امر بین زیاده و نقیصه بزرگان فرمودند اصل عدم زیاده است. یعنی اصل این است که زیاده نکرده، اضافه نکرده، بوده. چون این جا آدم یک چیزی را دیده باشد، شنیده باشد یادش برود این طبیعی است، خیلی پیش می‌آید اما یک چیزی نبوده این را بخواهد اضافه بکند گاهی پیش می‌آید اما خیلی احتمالش مستبعد است، خیلی دیر به دیر چنین چیزهایی رخ می‌دهد. خب این هم از یک طرف، از طرف دیگر این جمله اصلاً جمله‌ای است که این تأیید می‌کند که این جا چیزی هست و آن این است که این جمله جمله‌ای است که نیاز دارد به تمیز، «حسب المؤمن» از چه حیث؟ جهات و حیثیات مختلف است. من جهة ایمانه، من جهة عزه، من جهة غیرته. از چه جهت؟ خود شاکله جمله هم یک شاکله‌ای است که بدون تمیز لم یقع، لایقع علی ما هو علیه. این مجموعه را وقتی ما به آن توجه می‌کنیم اطمینان پیدا می‌کنیم که این جا پس یک چیزی بوده منتها این‌ها اختلاف در قرائت آن بوده. اتفاقاً این‌ها هم که نقل شده همه یک واژه‌هایی است که از نظر کتابتی خیلی نزدیک به هم هست. غیراً و عزراً و خیراً و این‌ها در نوشتار وقتی دقت در نوشته نباشد خیلی نزدیک به هم هست که یکی خیراً می‌خواند، یکی عزراً می‌خواند، این دیگه غیر از این است که این جا مثلاً ایماناً بوده یکی غیر خوانده. این خیلی به هم نمی‌خورد، خیلی مستبعد است که یک کلمه‌ای ایماناً باشد کسی بیاید عزراً بخواند مثلاً ولی عز و غیر و عذر و این‌ها خیلی شبیه هم هست و ممکن است. بنابراین اطمینان پیدا می‌کنیم که این جا یک چیزی بوده. این مقدمه اولی که آن جا در آن بیان دوم هم ما این را احتیاج داشتیم. حالا نمی‌دانم شما ایمان می‌آوردید یا هنوز کافر هستید به این مطلب؟

سؤال: بیان شما دو تا مقدمه داشت. آن اشکال مقدمه اولش این بود که ما اطمینان و یقین به اصل صدور این جمله از امام نداریم یا توی ادله حجیت داریم. ...؟

جواب: نه شما... ببینید آن تأیید این بود که ما به این نسخه‌ها هم اطمینان نداریم چون

اصل صدورش از امام هم ولی این جا الان حرف ما با کافی است یعنی کافی با این سند یک متنی را روایت کرده حالا این‌ها نسخ کافی هستند، نسخ کافی هستند یعنی می‌خواهند بگویند توی کافی چی بوده. حالا توی کافی که چی بوده ما اطمینان از این پیدا نمی‌کنیم که توی کافی این جا یک کلمه‌ای بوده؟

سؤال: مثلاً از امام؟

جواب: نه، از امام نه. آن که گفتیم از امام این بود که خود روایت، اصل روایتش هم ... و الا نه این که در این جهت تأثیر داشت. آن برای تقویت این بود و استشهاد برای این جا بود که این جا یقینی نیست کما این که اصلش هم یقینی نیست.

خب پس ما می‌خواهیم بگوییم توی کافی که مرحوم کلینی نوشته بوده چی بوده. اختلاف نسخ هست. حتماً این‌ها را اطمینان بدهیم که توی این کافی کلینی این جا یک کلمه‌ای بوده، چون اگر بخواهیم بگوییم تعمد نبوده، این‌ها تعمد کردند با وثاقت‌شان نمی‌سازد.

بخواهیم بگوییم نبوده و همه این‌ها اتفاقاً این ناظرین، این مستنسخین، این ناقلین، همه سهواً و این جا اشتباه کردند و از پیش خودشان یک چیزی آوردند. این مستبعد است خیلی. مضافاً به این که جمله هم یک جمله‌ای است که تمیز داشته باشد بهتر از این است که نداشته باشد. این هم تأیید می‌کند. پس حق این است که این جا یک چیزی بوده. این مقدمه اولی. که از این مقدمه ما در بیان دوم هم استفاده کردیم.

سؤال: ...؟ بهتر است تمیز داشته باشیم یا نمی‌تواند..

جواب: حالا خیلی باطل نمی‌شود اما به اندازه‌ای که تأیید کند و کمک کند برای اطمینان کافی است.

و اما مقدمه ثانیه این است که خیلی خب حالا بوده، این بگوییم تمام این ناظرینی که حالا عزراً عده‌ای گفتند که حال نسخ مهمه عزراً دارد یا غیراً دارد.

این احتمال این که این‌ها اشتباه کردند و یک چیز دیگری بوده این احتمال احتمال نیشقولی است، چون اگر یک احتمال معتنا به دیگری هم بود به خصوص کلماتی که اصلاً با این‌ها نمی‌خواند؛ مثلاً ایماناً بگوییم، یک چیزهایی که اصلاً نه با عزراً می‌شود اشتباه بشود یعنی اشتباهش دیگه خیلی خیلی مستبعد است مگر دیگه مثلاً کسی لوچ بشود یا دوبین بشود، یا یک جوری بشود یک کلمه‌ای ببیند، یک تعییرات و یا بگوییم خط بالا مثلاً یک روایتی بوده آن جا چشم او خورده، مال این بوده. این جور و الا این که یک چیز دیگر غیر از این‌هایی که در این روات گفتند، این ناقلین گفتند، این مستنسخین گفتند وجود داشته که این‌ها نگفتند این احتمالش را برهاناً نمی‌شود نفی کرد چون برهانی نداریم بر این که نبوده. اما این اطمینان داریم، این جا اطمینان حاصل می‌شود که این احتمال این که یک کلمه‌ای بوده که اصلاً با این‌ها ناسازگار باشد و اصلاً یک چیزی بوده که نه با عزراً می‌خواند، نه با غیراً می‌خواند، نه با عذراً می‌خواند، با هیچی این‌ها نمی‌خواند مثل این که گفتم ایماناً باشد مثلاً، اخلاً باشد مثلاً با این‌ها نمی‌خواند. این‌ها هم اصلاً نبوده، یک چیز دیگه بوده مثلاً. این هم یک احتمال نیشقولی است.

پس در خصوص مقام با توجه به این که چیزی که ناسخین دارند می‌گویند یک واژه‌هایی است قریب به هم و خیلی دیگه مستبعد است که همه این ناظرین، همه این مستنسخین

از این کتاب همه یک واژه دیگری بوده هیچ کدام از این‌ها آن را کما هو حقّ نفهمیدند و نخواندند و قرائت نکردند و نقل نکردند اشتباهاً یک چیز دیگر غیر از آن. همه این‌ها و یک چیز دیگری این‌ها نقل کردند این احتمال مستبعدی است، نیشقولی است. فلذا است ادعای اطمینان به این جهت که بله این جا یک چیزی بوده اولاً، آن چیز هم خارج از همین‌هایی که این‌ها نقل کردند نیست ثانیاً و لعل این که این شبهه‌ای که این جا عرض کردیم در کلمات بزرگان، در موارد اختلاف نسخ با این که شبهه واضحی است که باید این شبهه به همین نحوی که تقریر کردیم بشود ولی متعرض در کلمات نشدند و روی آن بحث نکردند لعل برای این بوده که هر ناظری از این بزرگان در موارد باتوجه به آن برای او اطمینان پیدا می‌شده و دیگه شبهه‌ای برای او در ذهن باقی نمی‌مانده. یعنی اطمینان شخصی پیدا می‌شده با توجه به این خصوصیات. بله اگر یک جایی یک خصوصیتی باشد که این اطمینان حاصل نشود و ما واقعاً احتمال بدهیم که شاید کلمه یک جور دیگری بشود، خوانده بشود غیر از این‌هایی که این‌ها گفتند و لعل... بله آن جا همان اشکال هست ولو این که در مفاد و نتیجه هم واحد باشند و مشترک باشند باز اشکال صدور در آن جاها پابرجا هست و باقی است.

خب اگر به این شکل گفتیم مسأله سوم برای کسی اطمینان حاصل شد خب این اشکال مندفع است و اما اگر اشکال مندفع نشد یعنی اطمینان شخصی حاصل نشود برای شخصی با توجه به این توضیحات هم قهراً به این وجه هم می‌شود اشکال کرد و جواب داد از این استدلال به این روایت شریفه.

سؤال: ...؟ اطمینان داریم که یا عذراً فرموده غیراً...؟

جواب: یا عذراً یا یکی از این‌ها بالاخره. آن نسخه حالا بد خط بوده....

سؤال: ...؟

جواب: نه ببینید آن دیگه مال آن سندی که در کافی ذکر شده. امام را که آن روات دارند می‌گویند. آن چیزی که آن روات از امام نقل کردند که توی کافی نوشته شده بوده این‌ها هم حالا دارند نسخه کافی را برای ما نقل می‌کنند که این عبارت کافی چی بود. ما وقتی که به این اطمینان پیدا کردیم قهراً اطمینان پیدا می‌کنیم که توی کافی این هست. حالا این سند حجت است برای ما، می‌گوید این را امام فرموده.

سؤال: اگر یکی مردد باشد چی؟

جواب: ما نسبت به این که این از امام صادر شده اطمینان پیدا نمی‌کنیم. کل روایت را. حجت دارم بر این که این را حالا امام فرموده. این که توی این کتاب، توی این عبارت، کتاب کلینی، این نوشته شده بوده اطمینان پیدا می‌کنیم یکی از این‌ها نوشته شده بوده. حالا کلینی با سند موثق دارد می‌گوید که امام فرموده این را. یا خودش دارد شهادت می‌دهد که این علی الاختلاف المبانی خودش دارد شهادت می‌دهد که این متن مال امام است.

سؤال: که امام یا غیراً فرموده یا عذراً....؟

جواب: اشکال ندارد آن دیگه. چون تمام

سؤال: ...؟

جواب: نه، دقت بکنید این جوری می‌شود یعنی اشتباه حجة بلا حجة می‌شود دیگه. یکی از این‌ها یک حجت است می‌دانیم آن جا بوده. علم اجمالی داریم یکی از این‌ها آن جا بوده. هر کدام باشد، مدلولش مشترک بود دیگه، کفایت می‌کند.

سؤال: ببخشید اگر ما از خود کلینی این را بشنویم. خود کلینی به ما می‌گوید که امام این جوری گفت یا این جوری گفت یا این جوری گفت.

جواب: اگر ایشان بگوید یا این جور یا این جور کافی است. علم اجمالی پیدا می‌کنیم.

سؤال: ...؟

جواب: بله بله خودش بگوید یا این جور فرمود یا این جور فرمود. یعنی دارد نفی ثالث می‌کند به دلالت خودش دارد نفی می‌کند می‌گوید یکی از این دو تا را امام فرمود، کافی است. و اگر مشترک باشد....

سؤال: ...؟ جزمی نمی‌دهد، به حجت دارد نقل می‌کند می‌گوید روایت که به دست ما رسید یا این بود یا این بود یا این بود.

جواب: بله کافی است.

سؤال: آن چه فرقی می‌کند با تعارض بین ...

جواب: چون دارد خودش نفی می‌کند دیگران. یعنی خودش دارد می‌گوید یکی از این سه تا بود و غیر این نبود.

سؤال: غیر از این به دست من نرسیده.

جواب: نه، اگر مثل این جا باشد یعنی بگوید این نسخه‌ها مختلف بودند الکلام الکلام، ما می‌رویم سر آن. اگر ایشان هم مثل نسخه‌ها باشد یعنی بگوید من سه نسخه دیدم.

سؤال: خب چه فرقی می‌کند با آن؟

جواب: اگر ایشان هم این جوری بگوید اشکال همین است مگر همین جور حل کنیم در آن جا این جور باشد که خب شما این سه نسخه را دیدید این سه نسخه نسخه‌های دست دوم بودند یعنی ناقل بودند و یک نسخه ثابتی... مثلاً کتاب حسین بن سعید را داشتند نقل می‌کردند. همین حرف‌ها در آن جا هم می‌آید که وقتی کتاب حسین بن سعید را این نقله دارند نقل می‌کنند می‌گوییم که خیلی خب، همین حرف‌ها را آن جا می‌زنیم که این‌ها تعمد کردند بر این که... توی کلام حسین بن سعید که آن متنی که حسین بن سعید توی کتابش بوده این‌ها نبوده این‌ها آوردند، این که با وثاقت‌شان نمی‌سازد. بخواهیم بگوییم بله بوده و همه این‌ها... قرائتش یک چیز دیگه بوده و همه این‌ها اشتباه در قرائت کردند حتی آن که بوده اصلاً آن‌ها نخواندند این بوده. یک جایی می‌شود گفت بله شاید این جوری بوده. چون کلماتی است که می‌شود قریب به این هم باشد ولی معنای دیگری داشته باشد. اما یک جاهایی باشد که آن را هم نفی.... یعنی احتمالش نیشق‌ولی باشد، احتمالش خیلی ضعیف باشد که اطمینان پیدا می‌کنیم که پس یا آن که قرائت کرده حرف این درست هست، یا

آن قرائت کرده حرف آن درست به بالاخره این دو تا قرائت کردند.

سؤال: دو حجت مردد دیگر.

جواب: نه دو حجت مردد دیگر این جا نمی‌شود چون اطمینان پیدا می‌کنیم که در آن نسخه، در آن کتاب که مال حسین بن سعید است یا این نوشته شده است... اطمینان شخصی دارم پیدا می‌کنم مثل علم اجمالی می‌ماند.

سؤال: ...؟

جواب: پس آن مروی این هست. حالا این مروی حجت است یا حجت نیست؟ مروی یعنی آن که توی آن کتاب نوشته شده این هست. خب ادله حجیت ما فی الکتاب آن وقت شاملش می‌شود به این که این خبر ثقة هست و خبر ثقة حجت است ولو برای شما مظنه نیاورد، اطمینان هم نیاورد.

سؤال: مردد شد دوباره.

جواب: نشد، دیگر دقت بکنید نمی‌شود.

سؤال: این که فرمودید که مرحوم کلینی را ما اطمینان داریم که یکی از این‌ها بوده یا یک چیزی بوده....

جواب: توی کلام ایشان، بله. اول این که یک چیزی بوده.

سؤال: آهان یک چیزی بوده یا یکی از این موارد

جواب: ثم این که آن چیزی که بوده یکی از این‌ها است. این جوری، ترتیب دارد.

خب اشکال بعد این است که بابا این سند مجهول. مرحوم مجلسی قدس سره در ملاذ الاخبار فرموده مجهول.

در مرآة العقول حدیث قبل، این حدیث ذیلش هیچی نفرموده از نظر سند. آن نسخه مرآة العقول که حالا بنده دارم که طبع اسلامیّه هست. این نفرموده، وارد متن شده، توضیح متن را داده. ولی روایت بعدی دارد «و بهذا الإسناد» آن جا فرموده مجهول. بنابراین یعنی شاید هم تکرار می‌خواسته نکند، گفته آن بعدی هم که «بهذا الإسناد» است. خب آن جا که می‌گویم مجهول یعنی هر دو مجهول، آن قبلی هم مجهول باشد.

وجه مجهولیت هم این است که این مشتمل است بر یحیی الطویل و یحیی الطویل در رجال لاتوثق له و لاجرح و لذا مهمل نیست چون مذکور در رجال هست، اما مجهول است. هر که در رجال نام او برده شده باشد ولی در باره او صحیتی نشده باشد گفته می‌شود مجهول. پس مرحوم مجلسی قدس سره شهادت به مجهولیت سند دادند.

سند این هست:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ يَحْيَى الطَّوِيلِ صَاحِبِ الْمُنْقَرِي»

که این صاحب المنقري بعضی‌ها دارد صاحب المصری، صاحب البصری، صاحب البقری.

این جا هم اختلافاتی هست در این که ضبط چی بوده.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: ...» تا آخر.

در این جا هم بالاخره اشکال این است که این مجهول است و هم چنین آن اشکال هم پیش می‌آید که بالاخره... همان اشکال نسخه که گفتیم، که بالاخره چه نسخه‌ای است این جا. ولو این که این‌ها ثقه باشند. ولی آن اشکال پیش می‌آید باز.

از ناحیه آن اشکال اختلاف نسخه الکلام الکلام.

سؤال: اختلاف نسخه...؟

جواب: چون بالاخره کدام است؟ همه را ادله حجیت بگیرد، یکی را بخواهد بگیرد، همه را بخواهد بگیرد، نمی‌شود. چون می‌دانیم بعضی‌هایش نیست. بخواهد یکی را دون دیگری بگیرد ترک بلامرجح است، اشکال نسخه چه در متن، چه در سند به همان شکلی که بیان شد تقریب می‌شود. جوابی که آن جا در متن دادیم در سند هم می‌آید.

خب علاوه بر این یحیی الطویل گفته می‌شود که ایشان همان طور که عرض کردیم مجهول است.

برای تخلص از این اشکال ما دو راه داریم؛

راه اول این است که به نفس این سند اثبات می‌شود این یحیی الطویل ثقة. چرا؟ چون سند تا ابن ابی عمیر تمام است. «علی بن ابراهیم» یعنی کلینی. «علی بن ابراهیم عن ابیه» تا این جا که این‌ها درست هستند. «عن ابن ابی عمیر» پس ثابت است که ابن ابی عمیر چنین حرفی زده. «ابن ابی عمیر عن یحیی الطویل». شیخ هم که شهادت داده در عدّه که ابن ابی عمیر از کسانی است که لایروی و لایرسل إلا عن ثقة. پس به آن توثیق عام و این که نفس این سند اثبات دارد می‌کند صغری را که ابن ابی عمیر از یحیی الطویل نقل کرده می‌توانیم اثبات بکنیم وثاقت یحیی الطویل را. و اختلاف نسخه هم در این جا ممکن است بگویم هیچ مؤثر... یعنی یک راه دیگری برای جواب، که هر کدام از این‌ها باشد، به هر که از این‌ها باشد؛ یحیی الطویل باشد، منقری باشد، هر که باشد این منهئ عنه کسی است که لایروی إلا عن ثقة. این یک راه، البته این راه مبنی بر این است که شما آن توثیق عام را بپذیرید که محل کلام است، مرحوم آقای خوبی قبول ندارند چون می‌گویند این اجتهاد شیخ طوسی است از اصحاب اجماع. این حدسی است که مرحوم آقای خوبی قدس سره زده‌اند ولی دلیلی بر این حدس نیست ظاهر این است که کلامی است دارد ایشان نقل می‌کند کما این که نجاشی هم بخشی از آن را نقل فرموده است. حالا بحث خود این یک بحث طولی است، بحث رجالی است، خیلی هم مهم است چون وثاقت بسیاری از روات از این راه درست می‌شود و حجیت بسیاری از روایات هم از همین راه تأمین می‌شود.

خب در این تعطیلاتی که پیش می‌آید آقایان باید این مبانی کلیدی رجالی و اصولی و این‌ها که خیلی کاربردی و خیلی جاها به آن احتیاج هست کار کنند. رجال هم کار می‌خواهد یعنی این از آن جاهایی است که کار می‌خواهد خیلی. و یکی از بهترین نوشته‌های در این باب همین نوشته‌هایی است که از دروس آیت‌الله زنجانی که ایشان سی سال... اوائل پیروزی انقلاب این بحث را فرمودند، نوارهایش موجود هست و پیاده شده. اصول مطالب در آن

جا وجود دارد البته باید شما خودتان دقت کنید ببینید حالا جواب‌ها را می‌پسندید، نمی‌پسندید، چه جوری است.

و اما ما تقویت کردیم وفاقاً لشهید صدر و وفاقاً غیر واحدی از اساتیدمان این که این درست هست و این توثیق عام را تقویت کردیم.

و اما راه دوم همان راهی است که بارها گفتیم که این روایت در کافی شریف هست و ولو سند ناتمام باشد اما کلینی قدس سره شهادت به صدور این روایات و این متن از امام معصوم علیه السلام داده و کفی ذلک فی الحجیة. این راجع به این روایت.

و أما الرواية الثالثة:

روایت ثالثه‌ای است که به آن استدلال می‌شود برای عدم وجوب امر به معروف و نهی از منکر این روایت شریفه است که در عین اخبار الرضا علیه السلام، جلد 1، صفحه 290 روایت شده.

«حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ...»

صدوق می‌فرماید «حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِي عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ...»

این روایت صحیح است. پدر صدوق که واضح است از ثقات و اجلاء است. عبدالله بن جعفر حمیری هم که همین جور، ریّان بن صلت را هم نجاشی و شیخ هر دو توثیق کردند، جرحی هم ندارد پس بنابراین وثاقتش ثابت است. پس می‌شود صحیحه.

«قَالَ: جَاءَ قَوْمٌ بِخُرَاسَانَ إِلَى الرَّضَا ع فَقَالُوا: إِنَّ قَوْمًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ يَتَعَاطَوْنَ أُمُورًا قَبِيحَةً- فَلَوْ نَهَيْتَهُمْ عَنْهَا...»

این «فلو نهیتهم عنها» این «لو» یا «لو»ی شرطی است پس جزای آن محذوف است. یعنی «فلو نهیتهم عنها لكان مؤثراً» یا «أوشك أن يكون مؤثراً» اگر شما نهی بفرمایید این‌ها را مؤثر است یا احتمال دارد تأثیر داشته باشد، یا «لكان حسناً» یا «لكان جميلاً» مثلاً یک چنین چیزی در تقدیر است.

و احتمال هم دارد این «لو» «لو»ی تمنی باشد. همان طور که در مغنی در عداد معانی «لو» یکی از معنای «لو» را تمنی ذکر کردند. مثل این که «لو تأتینی فتحدثنی» یعنی کاش می‌آمدی پهلوی من، یا من سخن می‌گفتی، مطلب برای من نقل می‌کردی «لو تأتینی».

ابن هشام می‌گوید «و قيل: و منه قَلَوْ أَنْ لَنَا كَرَّةٌ» در قرآن شریف «فلو إِنَّ لَنَا كَرَّةٌ» یعنی کاش، یعنی فلیت لنا كَرَّة؛ کاش برای ما بازگشتی بود.

حالا این جا «فلو نهیتهم عنها» ای کاش شما، این‌ها قوم و خویش‌های شما هستند، برای شما خوب نیست، کاش شما نهی می‌فرمودید این‌ها را. این هم احتمال دارد پس یا «لو» «لو» شرطیه است، یا «لو» «لو»ی تمنی است.

«فَقَالَ لَا أَفْعَلُ...»

حضرت فرمود من این کار را نمی‌کنم.

«قِيلَ وَلِمَ قَالَ لَا أَلَا سَمِعْتُ أَبِي ع يَقُولُ النَّصِيحَةُ خَشْيَةٌ.»

خب این جا هم به معلل که فرمود «لا افعل» و هم به تعلیل می‌شود استدلال کرد برای عدم وجوب امر به معروف و نهی از منکر. اما به معلل که ... حضرت فرمود «لا افعل» من انجام نمی‌دهم. خب اگر امر به معروف واجب باشد می‌شود که امام انجام ندهد، امام که معصوم است. پس این «لا افعل» با این که مفروض این است که آن‌ها امور قبیحه انجام می‌دهند، حضرت فرمود که انجام نمی‌دهد شما بی‌خود می‌گویید، اشتباه می‌کنید. با این که صغری را نفی نکردند و فرمود «لا افعل» پس معلوم می‌شود امر به معروف و نهی از منکر واجب نیست و الا امام نمی‌فرمود «لا افعل» این تقریب استدلال به معلل.

و اما بالعله:

بالعله؛ این که حضرت فرمود نمی‌کنم این کار را، چرا؟ برای این که از پدرم شنیدم که می‌فرمود «النصیحة خشنة» خب النصیحة خشنة، این جهت ترک می‌کنم. خب اگر امر به معروف واجب بود، نهی از منکر واجب بود خب این خشونت را خدا واجب کرده مثل جهاد، می‌شود گفت آقا بروید جهاد، نمی‌روم، چرا؟ «لأنَّ الجهاد خشنة». خب جهاد خشن است، کشتن هست، ضربه زدن است. خب ممکن است یک خشونت را خدا یک جا واجب بفرماید. پس این که امام علیه السلام می‌فرماید من این کار را انجام نمی‌دهم دلالت می‌کند بر این که این کار واجب نیست. بلکه دلالت ذیل از دلالت ... یعنی علت از معلل من حیثی اقوی است. چون این که انجام نمی‌دهم فقط با وجوب ناسازگار است اما با استحباب که ناسازگار نیست. اما این با استحباب هم نمی‌سازد ظاهراً چون النصیحة خشنة خب باشد ولی مستحب است. چرا شما انجام نمی‌دهد. لا افعل، انجام نمی‌دهم چون ممکن است حالا یک مزاحمی با امر اقوی یا تزاحم باشد مثلاً.

علی ای حال این معلل و تعلیل روی هم رفته هر کدام جداگانه می‌توانیم به آن استدلال بکنیم برای این که واجب نیست.

سؤال: ...؟

جواب: این هم یک نکته‌ای در آن ممکن است باشد برای فقیه و آن این است که حضرت تطبیق کلمه نصیحت فرمودند بر امر به معروف و نهی از منکر. شاید این استشعار داشته باشد به آن حرف آقایان که می‌گویند امر موضوعیت ندارد. نصیحت ملاک است حالا چه به صیغه امر باشد چه به صیغه امر نباشد. آن را هم ملاک مصداق نصیحت گرفتند. این خودش می‌شود یکی از ادله کسانی که می‌گویند موضوعیتی برای واژه امر نیست که مرحوم امام می‌فرمودند، نه نصیحت هم کفایت می‌کند اگر همان اثری که امر دارد آن هم داشته باشد.

سؤال: امام می‌تواند استحباب را ترک بکند؟

جواب: بله اگر مثلاً خشن است برای ایشان مشکل هست خب یک وقتی بله ترک می‌فرماید چون خدا ترخیص داده «إِنَّ اللَّهَ كَمَا يُحِبُّ أَنْ يُؤَخَّذَ بِعَرَائِمِهِ يُحِبُّ أَنْ يُؤَخَّذَ بِرُحَصِهِ» یک وقتی هم بله. مثلاً حضرت سلام الله علیه از موسی بن جعفر سلام الله علیه شاید نقل شده که حضرت یک وقتی چهارزانو نشسته بودند این پا را روی آن پای

مبارک‌شان انداخته بودند گفتند آقا شاید این کراهتی داشته باشد حضرت جواب دادند به این که من الان خسته هستم برای رفع خستگی است. خب این ترخیص نیست من الان می‌خواهم خستگی‌ام برطرف بشود بروم یک کارهای دیگه انجام بدهم حالا.

سؤال: ...؟ بر نفی استحباب...؟

جواب: نه، «لأن النصيحة خشنة» چون یعنی خشونت توی آن هست خشونت دیگه با امر نمی‌سازد که خدا امر بکند. چیز خشن را نه واجب می‌کند نه مستحب می‌کند. چون خشونت کار خوبی نیست. شما می‌گویید خشونت کار خوبی است؟

سؤال: ...؟

جواب: نه، آن که... در مانحن فیه ... ببینید آن اشکال... وجه دلالت این بود که اگر واجب است که خب ممکن است ... نمی‌شود بگوییم چون خشونت است دست از آن برداشت چون ... بله خشونت را خدا واجب کرده مثل جهاد. اما این که حضرت تعلیل به این می‌فرماید پس معنایش این است که این واجب نیست، ادله بدی خشونت و عدم خشونت تخصیص نخورده این جا. چه مستحب بود، چه واجب بود باید تخصیص خورده باشد.

سؤال: اگر مستحب...

جواب: اگر مستحب هم بود ادله عدم خشونت باید تخصیص خورده باشد دیگه. حالا شما اگر این را هم قبول نکنید پس بالاخره ذیل هم دلالت می‌کند. شما حداقلش این است که دلالت می‌کند. پس هم علت، هم معلل دلالت می‌کنند بر عدم وجوب.

آیا جوابی برای استدلال از این روایت شریفه هست یا نیست ان شاءالله فردا.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.